

بازتاب فقر و خرافات در رمان‌های احمد محمود

اکرم نعیمی^۱

چکیده.

ادبیات ما سرشار از نکات بسیار جالب توجه‌ای است که با دقت نظر در متون آن، می‌توان بازتاب وقایع مختلف جامعه را مشاهده کرد. یکی از نویسندگانی که به خوبی توانسته مسائل مختلف را در آثارش به نمایش بگذارد احمد محمود است. وی به خوبی فقر و خرافات در جامعه را در آثارش نشان می‌دهد به گونه‌ای که مخاطب با خوانش آثار او، می‌تواند به شناخت کاملی از جامعه مورد نظر نویسنده دست یابد. احمد محمود در بیان فقر و خرافات، به حدی از جزئیات سخن می‌گوید که خواننده به خوبی می‌تواند تصاویری واضح را در برابر چشمان خود ترسیم کند. وی هنگامی که از فقر سخن می‌راند، به پوشش مردمان و خوراک ناچیز آنها اشاره می‌کند و یا باورهای خرافی را با دقت بالا به گونه‌ای هنرمندانه به تصویر می‌کشد تا بتواند به بهترین روش ممکن، جامعه‌ای فقیر و خرافاتی را به تصویر بکشد. این تحقیق با روش تحلیل و توصیف شاهد مثال از آثار احمد محمود صورت گرفته تا ضمن بررسی مسائل بیان شده، تحلیل درستی از فقر و خرافات را در آثار وی به اثبات برسانیم.

کلیدواژگان: احمد محمود، رمان، ادبیات معاصر، فقر، خرافات

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک

مقدمه.

در تاریخ جهان، «ادبیات همواره به عنوان گنجینه‌ای از رویدادها و ارزش‌ها، آداب و رسوم و پیشینه تحولات سیاسی و اجتماعی یک ملت محسوب می‌شود» (روح الامینی، ۱۳۷۹: ۹). بر همین اساس، همواره رابطه‌ای میان ادبیات و جامعه وجود داشته است که با پیوند یافتن این دو مبحث با یکدیگر، علم جامعه‌شناسی ادبیات پدید می‌آید. پژوهشگر جامعه‌شناسی ادبی «محتوا و درون مایه مطرح در آثار ادبی را به مثابه وسیله‌ای برای بررسی میزان انعکاس تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مطالعه می‌کند» (عسگری، ۱۳۸۹: ۶۹). یکی از انواع آثار ادبی که می‌تواند بازتاب مسائل اجتماعی باشد، رمان است. رمان به عنوان یکی از پر مخاطب‌ترین گونه‌های ادبی، در بسیاری از مواقع به بازتاب عادات، رفتار و حالات بشری، دغدغه‌های اجتماعی و تحولات تاریخی - سیاسی پرداخته و به نحوی از انحاء، شالوده جامعه را در خود منعکس ساخته است. رمان درعین اینکه از منطق جمال‌شناسی لاینفک و ذاتی برخوردار است، منطق آن همیشه موافق با منطق جامعه است» (زرافا، ۱۳۸۶: ۹). بر همین اساس برخی از داستان و رمان‌های معاصر به عنوان ابزاری برای بیان نابسامانی‌های سیاسی و معضلات اجتماعی و فرهنگی به شمار می‌روند که نویسندگان سعی دارند از آن به عنوان وسیله‌ای انتقادی بهره ببرند. البته باید یادآور شد که «رمان‌ها یکی از منابعی هستند که به صورت مستقیم و غیر مستقیم و ناخودآگاه، ساختار اجتماعی، شرایط زندگی، وضعیت قشرها و طبقات گوناگون و حتی دیدگاه‌ها و ایدئولوژی نویسندگان را بیان می‌کنند» (کوثری، ۱۳۹۰: ۱۵). بر این اساس «آثار هنری در مرحله نخست، ساخت ذهن نویسنده نیست بلکه ساخت ذهن کلی اجتماع است؛ یعنی ارزش‌ها و آمالی که در اجتماع وجود دارند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۵). باید توجه داشت که نویسنده تحت تاثیر محیطی که در آن زندگی می‌کند دست به آفرینش اثر ادبی می‌زند و بی‌تردید جامعه در پدید آوردن اثر دخالت مستقیم دارد و بر تفکر و احساسات نویسنده موثر است. از این روی اثر ادبی، بدون تردید رسانای واقعیت‌های اجتماعی است به گونه‌ای که مسائل موجود در جامعه را به باد انتقاد می‌گیرد. بنابراین، «ادبیات هر ملت، بازتاب وقایع و حوادثی است که در آن جامعه رخ می‌دهد و در برخی موارد بازتاب درد های مشترک، میان تمام جوامع بشری است چرا که هر انسان متعهدی درباره حوادث سرزمین خود اندیشه می‌کند و گاهی نیز عکس العمل از خود نشان می‌دهد» (حشمتی، ۱۳۹۶: ۳). از این رو، در متون منشور، با حکایت‌ها و داستان‌هایی روبه‌رو خواهیم شد که ارتباط زیادی را با جامعه در آنها می‌توان مشاهده کرد زیرا «نقش ارتباطی حکایت‌ها و

داستان‌ها در این گونه آثار، برجسته‌تر و نمایان‌تر است و با توجه به اینکه هرگاه تجربه آفرینش و دریافت هنر را به کارکرد ارتباطی آن تقلیل دهیم، چارچوب ارتباطی، کارایی زیادی می‌یابد» (احمدی، ۱۳۷۴: ۴۴).

یکی از نویسندگانی که تحت تاثیر جامعه قرار گرفته، احمد محمود است. وی مسائل مختلفی را در آثار خود بازتاب داده است که از این میان می‌توان به فقر و خرافات اشاره کرد. توجه نویسنده به این عناصر مهم جامعه نشان می‌دهد که وی همواره از محیط اطراف خود غافل نبوده و ضمن اشارات مستقیم و غیر مستقیم، وجود آنها را در بطن جامعه حس کرده و توانسته به خوبی در رمان‌های خود بازتاب دهد تا مخاطب درک درستی از جامعه عصر نویسنده را دریابد. در این پژوهش برآنیم به موارد بیان شده بپردازیم و با تحلیل و تفسیر آنها، وجود فقر و خرافات در جامعه عصر نویسنده را برای مخاطبان به اثبات برسانیم.

بحث و بررسی

۱. فقر

اولین موردی که در آثار محمود به چشم می‌خورد، مسئله فقر است. باید گفت که در اوایل دوران حکومت محمدرضا شاه، مردم در شهرها از رفاه نسبی برخوردار بودند و به شیوه جوامع غرب می‌زیستند، اما مردم روستاها، دهقانان و عشایر در شرایط اسفناکی بسر می‌بردند که شباهت بسیاری به چندین قرن پیش داشت. در این دوره، فقر دهقانان افزایش یافت و این یکی از دلایلی بود که تولید محصولات کشاورزی جوابگوی مصرف خود روستائینان نبود. همین امر سبب شد تا مسائل دیگر در کشور به وجود آید و فقر بر جامعه سایه افکند که احمد محمود در رمان‌های خود به آنها اشاره می‌کند. نمونه‌های ذیل بیانگر وجود فقر در جامعه مورد نظر نویسنده است.

در بخشی از داستان‌های محمود آمده است که فردی برای اعتراض به خیابان می‌آید و مورد آسیب قرار می‌گیرد، در این میان به خانه زنی پناه می‌برد و زن از او می‌خواهد تا آدرس و شماره تلفنی به او بدهد تا خانواده‌اش را باخبر سازد، در این بخش گفت و گویی که میان آنها رد و بدل می‌شود، نشان‌دهنده وجود فقر و فلاکت در زندگی مرد آسیب دیده است:

«شما با این پا نمیتونین برین، شماره تلفن خونه‌تونو بدین تلفن کنیم کسی بیاد دنبالتون. آدرس خونه تونو بدین. من با خود می‌گویم خجالت می‌کشم آدرس بدهم، زیرا خانه دنگال، دیواره‌های

گلی، تنور صنم، الاغ‌های رحیم خرکچی، گاری عمو بندر، چار چرخه کرم، در شکست و بست خورده، گل و لای تا نوک پا، باز دروغ می‌گویم من مسافرم» (محمود، ۱۳۵۷: ۱۸۲-۱۸۳)

همانگونه که از متن فوق پیداست، مرد آسیب دیده با خود به محل زندگی‌اش اشاره می‌کند و در ذهن اوضاع تاسف بارش را مرور می‌کند که نشان دهنده فقر و بدبختی در زندگی اوست.

در بخش دیگری از رمان‌های او، نمود فقر این‌گونه بارز است:

«مادرم سفره را انداخته است. پودنه و سرکه و پیاز و نمک پودنه را کف دستمان مثل توتیا نرم می‌کنیم و می‌پاشیم رو نان. بعد نمک و سرکه و بعد با پیاز لقمه می‌کنیم. آدم شب سبکتر بخوابه راحت. اگه آدم شب چیزای سنگین بخوره، خواب آشفته می‌بینه.» (همان، ۳۵).

همانگونه که از متن فوق پیداست، نویسنده از زبان فردی به نام خالد سخن می‌گوید که به توصیف شام خود پرداخته که در این میان، چنین وضعی بیانگر فقر مردمان است.

در جایی دیگر زمانی که یکی از بزرگان محله برای دیدن پدر خالد به منزل آن‌ها می‌آید، هیچ وسیله‌ای برای پذیرایی نداشتند و حتی مغازه محل هم به دلیل این که حسابشان را تصفیه نمی‌کنند دیگر به آن‌ها وسیله قرضی هم نمی‌دهد، این امر از آشفتگی مادر خالد کاملاً مشخص است، فقر و بیچارگی آنها تا جایی است که حتی یخ در خانه ندارند و برای درست کردن یک شربت ساده، نیازمند کمک دیگران هستند:

«مادرم دستپاچه است، خالد بدو از سر کوچه یخ بخر، مادرم خجالت می‌کشد از بلور خانم گلاب بگیرد. چادرش را سر می‌کند و می‌رود از مهدی بقال، تو کاسه سفالی جای ماست، آبلیمو می‌گیرد - آدم روزی چن دفعه آب بشه بره زیر زمین» (همان، ۴۰).

از دیگر نمودهای بارز فقر در رمان‌های احمد محمود، توصیف پوشش افراد است. نویسنده با توصیف دقیق پوشش افراد حاضر در رمان، به شیوه‌ای غیر مستقیم می‌خواهد مخاطبان را از این امر آگاه سازد که نمونه‌های زیر گویای این امر است:

- «جلو پیراهنم یک وصله کرد، مادرم یکی از پیراهن‌های کهنه پدرم را شکافت و برایم درستش کرد چون خیلی دراز بود.» (محمود، ۱۳۵۷، ۲۹)

- «عمو بندر تمام سال را چه تابستان، چه زمستان با یک فرنچ نظامی کهنه و یک پوتین اخراپی رنگ که خودش وصله پینه‌اش می‌کند سر می‌کند» (همان، ۲۷)
 - «تنبان‌های کرم‌علی همیشه از رو زانو پاره می‌شود.» (همان، ۵۸)
 - «هر لحظه ورم قوزک پام بیشتر می‌شود. دردش بیشتر می‌شود. خم می‌شوم و بند کفش را باز می‌کنم. می‌دانم که پاشنه جورابم وصله خورده است. بند کفش را رها می‌کنم و پایم را می‌کشم.» (همان، ۱۸۶).
- «عمو بندر از اتاق می‌زند بیرون و جلو اتاق سینه کش آفتاب می‌نشیند و بلوز پشمی خودش را وصله می‌کند» (همان، ۱۷)
- در رمان احمد محمود، توصیف خوراک و تغذیه مردم به گونه‌ای است که فقر و فلاکت مردم به تصویر کشیده شده و مخاطب با خوانش این مباحث، خود را در جامعه‌ای تصور می‌کند که همواره در در بدبختی به سر می‌برد. نویسنده برای نشان دادن چنین فقری در جامعه، از جزئیات غافل نبوده و مخاطب را به گونه‌ای درگیر داستان می‌کند که خود را در میان مردم کوچه و بازار تصور خواهد کرد. نمونه‌های زیر گویای این امر است:
- «با خواهرم ته ظرف اشکنه را می‌لیسیم.» (همان، ۲۰)
 - «برای شام باز اشکنه داریم» (همان، ۴۹)
 - «جمیله نصفه نانی را لوله کرده است و گاز می‌زند، رو لقمه‌های نان، چای شیرین می‌خورد.» (همان، ۵۷)
 - «از آن وقت که پدر رفت کویت تا حالا بیست روزی می‌شود. بجز اشکنه، کاجی و گاهی آرد توله، که مثل آب زیپو می‌ماند و گاهی هم سیرابی و تمام صبح‌ها بجز نان و چای چیزی نخورده بودیم.» (همان، ۸۲)
- محمود در جایی دیگر از داستان، به ویژگی‌های افراد اشاره می‌کند که شکل ظاهری آنها، گویای فقر مطلق و تضاد طبقاتی است، برای نمونه می‌توان به شاهد مثال زیر اشاره کرد:
- «دخترهای ملا احمد همه زردند و لاغر، از هشت ساله تا هجده ساله. زیاد هم در بند پوشاندن خودشان نیستند.» (همان، ۲۸۳)

گاهی نویسنده برای آنکه شدت فقر را نشان دهد، به نسیه و قرض‌هایی اشاره می‌کند که سرپرست یک خانواده بر دوش می‌کشد و حتی قادر نیست نیازهای ابتدایی خود و خانواده را برطرف سازد:

- «از بام تا شام کنار دم می‌نشینم و کوره خاموش است. پدرم تا نیمه شب می‌نشیند و فکر می‌کند.

فقط از توتون سیگار بگویم که سی و پنج پاکت از مهدی بقال نسیه گرفته‌ایم.» (همان، ۲۰)

نویسنده در جایی دیگر علاوه بر موارد فوق، به محل سکونت افراد داستان اشاره می‌کند و به خوبی مخاطب را از وضع موجود آگاه می‌سازد، وی در متن زیر به توصیف مکان زندگی یکی از شخصیت‌های داستان اشاره می‌کند که این امر نشان دهنده فقر گسترده در جامعه است:

- «اتاق عمو بندر به اندازه یک قبر است.» (همان، ۱۲۶)

احمد محمود در بخش دیگری از رمان خود، از زبان یکی از شخصیت‌های داستان سخن می‌گوید و با زبانی مستقیم و بدون حاشیه، به فقر و فلاکت زندگی خود اعتراض می‌کند و جامعه‌ای سراسر فقیر را ترسیم می‌کند:

- «چرا زندگی تهیدستان روز به روز بدتر می‌شود و چرا آدم‌هایی مثل پدرم باید جل و پلاسشان

را جمع کنند و دنبال صنار سه شاهی پول از این ولایت به آن ولایت سگ دو بزنند.» (همان

۱۷۷،

باید گفت که یکی از نشانه‌های فقر در جامعه، مهاجرت مردمان آن سرزمین برای یافتن درآمد بیشتر و رسیدن به رفاه اجتماعی است که احمد محمود به خوبی آن را در رمان خود بازخورد داده است. وی در رمان همسایه‌ها، از کوچ و مهاجرت افرادی سخن می‌گوید که به سوی کشور کویت در حرکتند تا بتوانند از فقر و فلاکت رهایی یابند، نمونه‌های زیر گویای این امر است:

- «چهارده ماه است که شوهر هاجر رفته است کویت.» (محمود، ۱۳۵۷: ۱۸)

- «چند تا مشتری بقچه‌هاشان و رختخواب پیچشان زار می‌زند که قصد رفتن به کویت دارند. این

روزها با هر کس حرف بزنی تو شش و بش این است که پول و پله ای سر هم کند و راهی

کویت شود.» (همان، ۱۵۰)

- «پدرم چمدان و رختخواب پیچ را از زمین بلند می‌کند و از خانه می‌زند بیرون. مادرم بهش می‌گوید که به محض رسیدن خط بفرستد تا سر کوچه همراهش می‌روم. باز گونه‌ام را می‌بوسد. به چشمانش نگاه می‌کنم، از اشک برق می‌زند» (همان، ۷۲)
- «بیشتر مردهای محله‌مان رفته‌اند کویت علوان آهنگر، حسن نجار، زایر یعقوب، ابول پاره دوز، ناصر نفتی و حتی رجب مفنگی.» (همان، ۱۵۰)

در رمان درخت انجیر معابد، فقر مردمان کمتر دیده می‌شود. در این رمان، اشاراتی به زندگی انسان‌ها شده که گویای فقر است. برای مثال می‌توان به شواهد مثال زیر اشاره کرد:

- «شایسته خانم دلاک: چه کنم تاج الملوک خانم، از وقتی پسرم رئیس شده دلش نمی‌خواد خونه ش باشم. گفته است که دوستان را با زنانشان دعوت می‌کند خانه، ممکن است کسی یا کسانی بین زنان پیدا شود که تصادف مادرش را در حمام دیده باشد که دلاکی می‌کند» (محمود، ۱۳۸۱، ۸۹۲،

همانگونه که از متن فوق برداشت می‌شود، نویسنده برای آنکه شدت فقر بر پیشرفت مردمان را نشان دهد، از فردی سخن می‌گوید که به درجات بالا رسیده اما این پیشرفت او به سبب دلاکی مادرش در حمام حاصل شده ولی باز هم تاثیر فقر بر او سبب می‌گردد تا در مواقع پیشرفت نیز نوعی ترس در او وجود داشته باشد که آبروی وی را تهدید نماید.

در رمان مورد مطالعه، باز هم اشاراتی به فقر و نداری مشهود است که به بیان آنها خواهیم پرداخت:

- «من همه عمر تو حسرت به وعده غذای خوب یا یه دست لباس خوب، یه سفر زیارتی با دل امن بوده ام و نشده که نشده.» (همان، ۷۸۱)
- [زری]: «بابا نمیداره، میگه پولداره، میگه اقلا خیال آدم راحت‌تره که دخترش به فلاکت و بدبختی و نداری گرفتار نمی‌شه.» (همان، ۶۹۶)

۲. خرافات

دومین موردی که در آثار احمد محمود بسیار در مورد آن سخن به میان آمده، خرافات رایجی است که در میان مردم کاملاً وجود دارد و زندگی افراد جامعه را به خوبی تحت تاثیر قرار داده است. خرافات عبارت است از عقاید

باطل و بی‌اساسی که به کلی خلاف عقل و برهان باشد، خرافه پرستی پیروی عقاید باطلی است که با درجه فرهنگ و دانش جامعه‌ای که شخص خرافی منسوب بدان است هیچ گونه تناسب نداشته باشد. با توجه به مسائل بیان شده می‌توان گفت که وجود خرافات در نوشته‌های محمود کاملاً مشهود است، برای نمونه می‌توان به متن زیر اشاره کرد که محمود در رمان همسایه‌ها اعتقادی که پدر خالد به سر کتاب و دعا و اسرار قاسمی و چله نشینی را داشته بیان می‌کند:

- «پدرم می‌گوید: اگه قلب آدم صاف باشه با دستورات کتاب اسرار قاسمی می‌تونه دنیا را مُسخر خودش کنه.

خواج توفیق می‌پرسد: میشه این کتابو دید؟

پدرم جواب می‌دهد: میرزا نصرالله گفته کتابو نباید نشون کسی بدم.

بعد تعریف می‌کند: یه روز امتحان کردم. کتابو نشون حاج شیخ علی دادم. طولی نکشید که میرزا نصرالله اومد صدام کرد و گفت مگه نگفته بودم که کتابو نباید نشون کسی بدی و...» (احمد محمود، ۱۳۵۷: ۲۶).

در رمان همسایه‌ها خرافات، برای عقب نگه داشتن مردم از پیشرفت و تعالی و آگاهی معرفی می‌شود به طوری که پدر خالد برای رهایی از کساد کاری به کتاب اسرار قاسمی روی می‌آورد که به توصیه دعانویس تهیه می‌کند، پدر به جای اینکه به دنبال راه چاره باشد به توصیه‌های خرافی این کتاب عمل می‌کند:

«تو این گرما پدرم تو اتاق خودش می‌نشیند و درها را می‌بندد و کتاب اسرار قاسمی می‌خواند. آدم اگر بتواند به دستورات این کتاب عمل کند می‌تواند غیب شود، می‌تواند از سخنان سرخ، جبه‌ای درست کند که هر وقت رو دوش بیندازدش غیب شود، یا اگر دل و جرأت داشته باشد با دستورات این کتاب "جن" هم می‌تواند تسخیر کند» (همان، ۲۵)

در ادامه همین بحث باز هم سخن از خرافات مشهود است:

«پدرم چهار کارد فولادی درست کرده است رو تیغه کارها نقش‌هایی حک کرده است که من سر در نمی‌آورم یقین از رو کتاب اسرار قاسمی این نقش‌ها را رو تیغه کارهای فولادی حک کرده

است. سجاده‌اش را تو اتاق پهن می‌کند کاردها را چهار گوشه سجاده به زمین فرو می‌کند و ورد می‌خواند لابد برای رونق گرفتن کار و کاسبی میرزا نصران.. به پدرم دستوراتی داده است» (همان، ۲۵)

یکی دیگر از عقاید خرافی که در رمان‌های محمود وجود دارد، اشاره به مردم بندر لنگه است که به جادو منتهی می‌شود و مردم انتظار دارند با انجام آن کار، فرج و معجزه‌ای در کارشان حاصل شود، این امر بر این قرار است که «برای جلب محبت دیگری فردی که آن را «بابا» می‌نامند، برایشان دعایی می‌نویسد، این دعا باید شبانه در قبرستان و پای قبر کهنه‌ای چال شود تا نتیجه حاصل شود» (محمود، ۱۳۷۲: ۱۸). و یا این که «بابا»ی محل، نعلی را به فردی که می‌خواهد محبت دیگری را جلب کند می‌دهد تا فرد، نعل را به نیت طرف مقابل در آتش بگذارد، تا بدین طریق آتش به جان فرد مورد نظر بیفتد و تمام دنیا برای او آتش شود و فقط یک راه برای او باقی بماند و آن راه، راه خانه کسی است که نعل را در آتش قرار داده است» (همان). همچنین در رمان‌های محمود «برای برداشتن رقیب از سر راه خود نیز به نزد دعانویس و «بابا» می‌رفته اند تا با نوشتن دعایی معجزه حاصل شود و رقیب عشقی از میان برداشته شود» (همان: ۳۶۰).

یکی دیگر از مباحث خرافی که در رمان‌های محمود به چشم می‌خورد، برپایی مجلس شفا برای افرادی است که جن زده شده‌اند. در این مجلس، مراسمی برگزار می‌شود که برای پایین آوردن «زار» و شفا بخشیدن به مریض، صورت می‌پذیرد. در آثار احمد محمود «کسانی که به ارواح خبیثه دچار می‌شود مجلس برگزار می‌کنند. گاه برگزاری مجلس چند روز به طول می‌انجامد» (محمود، ۱۳۷۲: ۷۳). در آثار وی همچنین به خرافاتی اشاره می‌کند که مختص مردمان جنوب است. در آثار محمود اینگونه به آنها اشاره می‌کند:

- «تشییع جنازه و عیادت مریض بر زنان حرام است و زنان حق شرکت در آن را ندارند» (محمود، ۱۳۵۸: ۹۸).

- «زنان باید پشت سر مردان حرکت کنند و هیچ زنی حق ندارد پیشاپیش یا موازی با مرد خود راه برود». (همان: ۹۹).

در رمان مدار صفر درجه، چنین مواردی از خرافات وجود دارد:

- رجوع به دعانویس برای پیدا کردن گمشده: «میر عبد شاه میگویند از هفت طبقه زمین و آسمان خبر دارد.» (همان، ۹۶۲)

- اعتقاد به بدقدمی: «هر چه به سرمان میاد از بدقدمی بوش لمبو جا مانده س.» (همان، ۱۳۹)

- دعا برای حفظ بارداری: «نوذر چشمش به دعای سه گوش سبزی بود که رو شکم بلقیس سنجاق شده بود.» (همان، ۱۵۳۹ و ۸۵).

رمان انجیر معابد از دیگر آثار احمد محمود است که گونه‌های مختلف خرافات را در خود جای داده است. یکی از این خرافات، باز هم اعتقاد به دعا نویس و جادو است. در جای جای رمان صحبت از دعا نویس دیده می‌شود که می‌تواند شواهد مثال زیر را برای نمونه بیان کرد:

- «دلواپس بودم یه وقت خدا نکرده بری سراغ دعانویس. [فرامرز: شما واقعا به دعا اعتقاد داری؟

- «[عمه]: بله اعتقاد دارم. یه چیزایی هم دیدم. میدونم که یه دعا نویس مجرب قاهره که با دعا

ریشه آدمو از بیخ دربیاره، یه آدمو از این رو به آن رو بکنه.» (محمود، ۱۳۸۱، ۳۶۷)

- «من خودم به چشم خودم یه دعا نویس پیر دیدم که شب جمعه به شب جمعه سوار به دسته

هیزم می‌شد و می‌رفت به زیارت پیرو مرادش که شهر دیگر بود... سر شب می‌رفت و سحرگاه

برمی‌گشت. شب جمعه همه مردم می‌رفتند پشت بام و چشمشان به آسمان بود تا پیداش می‌شد.

مهتاب که بود بهتر می‌دیدمش شب های تاریک، فانوس بادی اش مثل چراغ برق نور می‌داد.»

(همان، ۳۶۷ و ۳۶۸)

- «میرزا زعفر (دعانویس)، این اسم از ما بهتران بهش داده بودن.» (همان، ۳۶۸)

- «مرد سبز چشم ... برمی‌گردد و اشاره می‌کند به دعای بسته به بازوی تقی بقال و می‌گوید:

میدونی این چی هست که تو این جلد چرمی قرص و قایم به بازوت بستی؟ ... اگر با همین دعا

تو را بسته باشن خودت خبر داری؟ ...» (همان، ۸۸۸)

در بخش دیگری از رمان فوق، باز هم خرافات مردم به غیب‌گویی از سوی شخصی خاص و باز کردن کتاب، این نکته را بیان می‌کند که شخصیت‌های رمان مذکور، همواره به خرافات توجه بیشتری دارند و از واقعیات فاصله گرفته‌اند:

- «شنیدم یه درویش آمده که غیب می‌گه، یه روز می‌خوام برم برام سرکتاب باز کنه» (همان، ۹۳۵)

یکی دیگر از باورهای خرافی مردم در آثار احمد محمود، حضور شیطان در جسم انسانهاست، این باور خرافی در نمونه زیر مشهود است:

- «عبد: شیطان رفته تو جانم آقا راحت کن.» (همان، ۱۰۰۱)

از دیگر مواردی که به صورت خرافات در آثار احمد محمود به چشم می‌خورد، تاثیر «خر مهره» در زندگی برای رفع حاجت و رسیدن به خواسته‌هاست. در رمان‌های وی، به مردمان و مخصوصاً زنانی اشاره می‌کند که برای رفع حاجت و رسیدن به آرزوها، از خرمهره به عنوان گردنبند استفاده کرده‌اند که نمونه‌های زیر گویای این امر است:

- «زن رشته بلندی خرمهره رنگارنگ به گردن داشت» (همان، ۱۵)

- «زن‌ها رشته‌های خرمهره رنگارنگ آویخته به گردنشان.» (همان، ۶۷)

اوج خرافاتی که در آثار احمد محمود به چشم می‌خورد، طلب نیاز و برآوردن حاجات از درخت انجیری است که مردمان داستان، باور و قداستی خاص برای آن قائل هستند، نکات قابل توجه در این بخش، اعتقادی راسخ است که مردم به درخت انجیر دارد به گونه‌ای که هر یک بنابر سلیقه و باور خود، آیینی خاص را انتخاب می‌کند و از درخت انجیر طلب شفا و... می‌نماید. شواهد مثال زیر کاملاً گویای این امر است:

- «کنار نرده درخت انجیر معابد به زن و مرد و جوان مریض احوالی نگاه می‌کند که رخت تیره

پوشیده اند و ایستاده اند مقابل شمیله سه سر. مرد دست به پیشانی دارد، انگار که گریه می‌کند.

جوان به عصا تکیه داده است و گردن کج کرده است و زن شمع روشن می‌کند و بعد از کیف

دستی اش تریشه پهن پارچه سبز رنگی بیرون می‌آورد و زمزمه می‌کند به تریشه پارچه فوت

می‌کند و به یکی از شاخه‌های ریشه زده بر خاک گرمش می‌زند و سر به آسمان می‌گیرد، چشم

ها را می‌بندد و لبانش می‌جنبد.» (محمود، ۱۳۸۱، ۱۹۳)

- «هر دو چشم جاهد کاسه خون بود. مادرش میبردش معبد درخت انجیر معابد شمع روشن می‌کند

بعد علمدار دعای پانچا پاما را مگاگا می‌خواند و سر انگشت سبابه را با آب دهان خیس می‌کرد

و بر چشم جاهد نمی‌کشید.» (همان، ۵۰۰)

- « زنی سالخورده با تاس حنا می آید می ایستد مقابل ساقه جوان درخت پانچا پامارا می خواند و بعد به ساقه درخت حنا می ماند. » (همان ، ۸۵۷)
- « عمه تاجی با اینهمه هوش و ذکاوت با کمال صدق و صفا نذر یه درخت و یه مجسمه سنگی می کنه و بعدشم می ره با اشک و زاری نذرش ادا می کنه. » (همان ، ۳۹۹)
- « زن جوانی ایستاده است پای ساقه نازک مقابل در درمناگاه و زیر لب پانچا پاما را می خواند بعد به ساقه سبز حنا می مالد و عاقبت تریشه پارچه کبودرنگی از زنبیل دستش بر می دارد و رو به آسمان می کند و تریشه پارچه را به ساقه گره می زند. » (همان ، ۷۹۱)

نتیجه.

هر اثر ادبی می تواند بازتاب مسائل مختلف جامعه ای باشد که نویسنده در آن حضور داشته و یا آن را درک کرده است. آثار احمد محمود از جمله متونی است که خواننده با خوانش آن، می تواند مسائل مختلفی را درک کند که در این زمینه، فقر و خرافاتی موضوعاتی هستند که همواره در بطن رمان های وی نهفته است. نویسنده در آثار خود، برای آنکه بتواند فقر مردمان را به تصویر بکشد، از جزئیات بسیار زیبایی بهره می برد که از این گونه موارد می توان به نحوه پوشش و خوراک مردمان اشاره کرد. نویسنده به نحوی از جزئیات سخن می گوید که خواننده کاملاً به درک فقر موجود در جامعه مورد نظر نویسنده پی می برد. احمد محمود ضمن اشاره به خرافاتی که گریبانگیر مردمان شده، آن را مسبب عقب ماندگی مردمان معرفی می کند و نابسامانی های جامعه را با این امر به تصویر می کشد. اوج خرافات مردم در آثار محمود، رمان درخت انجیر معابد است که هر قشر خاصی با آداب و رسوم خاص به خدمت درخت انجیر می روند تا بتوانند از آن حاجات خود را طلب نمایند. بنابراین می توان گفت، مطالعه در آثار محمود نشان می دهد بازتاب فقر و خرافات در نوشته های وی به خوبی بارز است و نویسنده توانسته به زیبایی هر چه تمامتر و پرداختن به جزئیات، آنها را نشان دهد.

منابع.

- احمدی، بابک. (۱۳۷۴). حقیقت و زیبایی؛ درس‌های فلسفه هنر. تهران: مرکز.
- حشمتی، شهلا. (۱۳۹۶). بررسی مولفه های ادب پایداری در اشعار احمد دحبور و قیصر امین پور. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه محقق اردبیلی.
- روح الامینی، محمود، (۱۳۷۹). نمودارهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، تهران: انتشارات نقش.
- زرافا، میشل، (۱۳۸۶). جامعه شناسی ادبیات داستانی، ترجمه: نسرين پروینی، تهران: نشر سخن.
- کوثری، مسعود، (۱۳۹۰). تاملی در جامعه شناسی ادبیات، تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). انواع ادبی. تهران: آگاه.
- عسگری، عسگر، (۱۳۸۹). نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، چاپ دوم، تهران: نشر فرزاد.
- محمود، احمد. (۱۳۵۷). همسایه ها. تهران: امیر کبیر.
- (۱۳۸۱). درخت انجیر معابد. تهران: امیر کبیر
- (۱۳۷۲). مدار صفر درجه. تهران: معین
- (۱۳۵۸). داستان یک شهر. تهران: معین